

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بنا بر این شد که فرمایش مرحوم شیخ را در این بحث کاملاً ذکر کنیم اگرچه قبل از فرمایش شیخ یک اشاره‌ای به مبنا و دلیل و همچنین کلام مرحوم ایروانی کردیم. بیان شد که باید دید برداشت مرحوم شیخ انصاری و دیدگاه ایشان از این ضوابط کلی که در این روایات وجود دارد؛ مثل «نهی النبی عن الغرر»، یا «نهی عن بیع الجزاف» و همچنین روایاتی که در آن کیل و وزن را معتبر دانسته، چیست؟

تا اینجا سه مطلب را ذکر کردیم، مطلب اول اصل اعتبار کیل بود که از روایات استفاده شد، در مطلب دوم شیخ فرمود ظاهر روایات این است که مسئله اعتبار کیل و وزن، ارتباطی به مسئله غرر ندارد حتی آنجایی هم که پای غرر در میان نیست، ظاهر روایات این است که کیل و وزن معتبر است و در مطلب سوم فرمودند اگر این روایات را حمل بر مورد غالب کنیم، نتیجه‌اش این می‌شود که کیل و وزن به جهت عدم تحقق غرر معتبر شده و در نتیجه طبق مطلب سوم، اگر در جایی بدون کیل و وزن مسئله‌ی غرر منتفی باشد (مثل آن دو سه موردی که مثال زدیم)، فرمودند در اینجا ما قائل می‌شویم به اینکه کیل و وزن معتبر نیست.

ادامه بیان شیخ انصاری؛ مطلب چهارم

مرحوم شیخ در مطلب چهارم، درباره این فلسفی که عنوان درهم و دینار را دارد بحث می‌کنند (درهم، نقره است و دینار، طلا). در معاملات این کسی که یک دینار می‌دهد، دینار را به عنوان ثمن قرار می‌دهد، اصلاً نمی‌داند وزن این چقدر است؟ نمی‌داند این چند گرم، مثقال و یا چقدر طلا در این وجود دارد. آیا بگوئیم با اینکه عنوان طلا را دارد و طلا هم عنوان موزون را دارد، اگر این وزن نشود یا وزنش را ندانند، این معاملات که با درهم و دینار واقع می‌شود بگوئیم باطل است؟

مرحوم شیخ می‌فرماید نه، (از همین مطلب سوم که ما گفتیم)، می‌گوئیم در باب معاملات که فلس مسکوکه را به عنوان ثمن قرار می‌دهند، علم به وزن این فلس مسکوکه لازم نیست ولو اینکه اینها موزون هستند؛ یا نقره و یا طلا است، و شاهد بر اینکه اینها موزون هستند این است که در خود اینها ربا جریان پیدا می‌کند (آن‌گونه که مرحوم علامه در تذکره فرموده است)، اما وقتی که این فلس در معامله به عنوان ثمن قرار می‌گیرد، «حکمها کالمعدود فی أن معرفة مقدار ماهيتها لا تتوقف علی وزنها»، می‌فرماید ولو به حسب الواقع موزون‌اند، اما عرف وقتی این را ثمن معامله قرار می‌دهد، آن را معدود شمرده و می‌گوید یک دینار، دو دینار، پنج دینار و معامله‌ی موزون با آن نمی‌کنند.

از این رو، اگر آن بایعی که جنسی می‌فروشد و این دینار را به عنوان ثمن می‌گیرد، علم به مقدار طلای موجود در این ندارد مانعی ندارد.

مرحوم شیخ می‌فرماید از این مطلب سوم (که ما گفتیم دائر مدار غرر قرار بدهیم)، آنجایی که بحث غرر نباشد، اگر این درهم و دینار را ولو موزون هستند و به خاطر موزون بودنش مسئله‌ی ربا در آن جریان دارد، اما وقتی عَوْض قرار می‌گیرد، نمی‌شود گفت چون ما وزنش را نمی‌دانیم، غرر وجود دارد (و تمام این معاملاتی که با درهم و دینار انجام می‌شود، چون طرفین نمی‌دانند وزن درهم و دینار چقدر است، پس معاملات باطل است)، بلکه وقتی با معدود بودن به میدان بیائیم، غرر منتفی می‌شود و غرری وجود ندارد.^[1]

بیان یک مسأله مستحدثه

نکته‌ای که در اینجا به مناسبت کلام مرحوم شیخ باید عرض کرد این است که ما در پول‌های زمان خودمان، یک وقتی بحث این بود که این پول به عنوان پشتوانه‌ای که دارد الآن به عنوان معامله قرار می‌گیرد، مثلاً می‌گفتیم یک هزار تومانی معادل چه مقدار نفت است؟ اگر نفت پشتوانه‌اش باشد، یا معادل چه مقدار طلا است اگر طلا پشتوانه‌اش باشد، بعد این روش و این فکر سبب می‌شود که آنجایی هم که قرض می‌دهیم، در حقیقت می‌گوئیم این یک میلیونی که معادل مثلاً ده گرم طلا است را به شما قرض دادیم و بعداً می‌گویند آن روزی که مدیون می‌خواهد ادا کند، باید معادل روزش را بپردازد. همین حرفی که امروز در بازار و در قوانین هم تا حدی آمده است. مثلاً قدرت خرید را می‌گویند ولو اینکه قدرت خرید غیر از پشتوانه است، این را نباید مخدوش کرد (که ما این مسئله را چند سال پیش مفصل بحث کردیم).

در مقابل، عده زیادی از بزرگان می‌گویند اصلاً در معامله، این پولی که شما می‌دهید نه پشتوانه‌ای او ملحوظ است (اصلاً آن بایع نمی‌داند پشتوانه‌ی این چقدر است و خود دهنده‌ی پول هم نمی‌داند) و نه قدرت خرید در آن ملحوظ است؛ زیرا قدرت خرید هم در ایام مختلف متغیر می‌شود، اینها اصلاً ملحوظ نیست، بلکه این به عنوان اینکه دولت آمده این را مال قرار داده و این یک مالیت اعتباریه‌ی مستقله پیدا کرده، به این عنوان معامله می‌شود. شبیه همین فرمایشی که مرحوم شیخ انصاری اینجا دارد.

بنابراین، مرحوم شیخ می‌فرماید درهم و دینار یا فلوس ولو موزون است، ولی توجه به وزن نمی‌شود، توجه می‌شود به اینکه این به حسب المعدود مالیت دارد، یک دینار کمتر از دو دینار است، دو دینار کمتر از سه دینار است، این را معامله‌ی معدود می‌کنند، نمی‌گویند این پشتوانه‌اش چیست؟ وزنش چه مقدار است.

مطلب پنجم شیخ انصاری

مرحوم شیخ در مطلب پنجم تقریباً نتیجه‌گیری کرده و می‌فرماید بالأخره ما اگر ملاک را، مسئله‌ی غرر شخصی قرار دادیم، اینجا معرفت وزن و کیل و مقدار وزن و کیل لازم است و «هذا قریبٌ فی الغایة» یعنی خیلی نزدیک است یعنی اگر ما باشیم و ظاهر این روایات، بگوئیم ملاک غرر شخصی است، کیل و وزن لازم است، اما بعد می‌گویند: «إلا أن الظاهر کونه مخالفاً لکلمات الاصحاب فی موارد کثیرة»؛ ظاهر این است که این با کلمات اصحاب در موارد زیادی مخالف است.

جای بسی تعجب است که مطلب پنجم ایشان با مطالب قبل سازگاری ندارید یعنی قبلاً عکسش را فرمود. گفته‌اند یا خود کیل و وزن موضوعیت دارد، اصلاً کاری به غرر نداریم (یعنی اگر کیل و وزن موضوعیت داشت، می‌گوئیم چه غرر باشد و چه نباشد، شارع می‌گوید در معامله‌ای که مبیع از جنس مکیل است باید کیل شود، در معامله‌ای که مبیع موزون است باید وزن شود؛ چه

غرر باشد و چه نباشد)، اما اینجا در این «بالجمله» می‌فرماید اگر ما ملاک را غرر قرار دادیم، کیل و وزن لازم است، این مطلب یک مقداری با مطلب قبل ایشان سازگاری ندارد.^[2]

معلوم می‌شود گوشه ذهن مرحوم شیخ این بوده که روایات می‌گویند در مکیل باید کیل شود و در موزون باید وزن شود، مطلقاً؛ اعم از اینکه غرر بیاید یا نیاید یعنی حتّی در جایی که اگر کیل هم نشود غرری وجود ندارد معامله باطل است؛ زیرا کیل و وزن امرش دائر مدار غرر نیست، این را قبلاً فرمودند، اما در این مطلب پنجم می‌فرمایند هر جا غرر باشد، باید کیل و وزن باشد، ولی ظاهر کلمات اصحاب مخالف است.

مطلب ششم مرحوم شیخ

در مطلب ششم می‌فرماید: «لو قلنا بأنّ المناط في اعتبار تقدير المبيع في المكيل و الموزون و المعدود بما يتعارف التقدير به هو حصول الغرر الشخصي، فلا إشكال في جواز تقدير كلّ منها بغير ما يتعارف تقديره به إذا انتفى الغرر بذلك، بل في كفاية المشاهدة فيها من غير تقدير أصلاً»^[3]؛ اگر ما گفتیم روایات می‌گویند مکیل را باید کیل کرد، موزون را باید وزن کرد، برای اینکه غرر منتفی شود، بعد یک نتیجه‌ای می‌گیریم (یعنی باز در مطلب ششم می‌گویند نگوئیم برای کیل و وزن موضوعیت است، بگوئیم باز همان ملاک غرر است) و آن اینکه؛ اگر فرض کردیم یک مکیلی با وزن، غررش از بین رفت، یک موزونی با کیل غررش از بین رفت، اگر با غیر آن جنس خودش غرر منتفی شد، باید بگوئیم اشکالی در صحت آن وجود ندارد.

زیرا وقتی شما ملاک را می‌گوئید غرر، یعنی همان مطلبی که ما قبل از کلام شیخ عرض کردیم که اگر ملاک را غرر گرفتیم یعنی اگر مکیل را اصلاً نه کیل کنیم، نه وزن و نه عدّ، «هذا غرر، هذا جزاف»، اما اگر مکیل را گفتیم وزن می‌کنیم، می‌گوئیم این گندم موزون است، حال یک پیمانه‌ای کنار می‌گذاریم می‌گوئیم طبق این پیمانه معامله کنیم می‌گوئیم ده تا از این پیمانه هزار تومان، اینجا غرر هم وجود ندارد، جهالت برطرف شده. فعلاً همین که در ذهن شیخ بوده، غرر شخصی است. می‌گوئیم وقتی غرر شخصی نبود و الآن متباین می‌دانند چه مقدار پول در مقابل چه مقدار گندم است، معامله صحیح است.

مرحوم شیخ می‌فرماید: «بل لا یبعد» که بگوئیم مشاهده هم کافی است، می‌بینم اینکه جلوی من هست، می‌گویند این را من به تو ده هزار تومان می‌فروشم، می‌گویم مانعی ندارم و قبول می‌کنم، با مشاهده می‌فهمم حجم آن کم یا زیاد است، اما نمی‌دانم چند کیلو است، خُب ندانم! ولی غرری در اینجا وجود ندارد.

بنابراین، خود مرحوم شیخ تصریح می‌کند و می‌فرماید اگر بگوییم ملاک، مسئله‌ی غرر است، یعنی اگر در مکیل کیل معتبر است برای اینکه غرر منتفی شود، پس بیائیم یک قاعده درست کنیم بگوئیم به هر وسیله‌ای که غرر منتفی می‌شود، اگر در مکیل به وزن غرر منتفی بشود، به وزن انجام بدهیم، اگر یک وقتی در مکیل با عدّ، یا در عدّ با مکیل غرر منتفی شود، معامله صحیح است و غرر شخصی ملاک است.

غرر شخصی یعنی دو نفر بدانند چه چیز را در مقابل چه چیزی قرار می‌دهند، یک وقت می‌گویند ده میلیون بده در مقابل یک کیسه‌ی کوچک گندم، این کار را انجام نمی‌دهد، اما یک وقتی می‌گویند نگاه کن اینجا پر از گندم است ده میلیون بده، مشتری هم قبول می‌کند. مرحوم شیخ می‌فرماید مکیل را می‌شود هم با سایر تقادیر معامله کرد و هم به وسیله‌ی مشاهده. بعد که این را بیان می‌کنند دو مرتبه برمی‌گردند به همان حرف خودشان و می‌فرماید: لکن تقدّم که ظاهر اخبار این است که اعتبار کیل در مکیل و اعتبار وزن در موزون، ربطی به غرر ندارد و دائر مدار غرر نیست.

تا اینجا اگر از شما پرسیدند نظر مرحوم شیخ درباره اخبار کیل و وزن چیست؟ آیا این اخبار را دائر مدار غرر می‌داند یا خیر؟

جواب این است که ایشان اخبار را دائر مدار غرر ندانسته و برای خود کیل و وزن موضوعیت قائل است. بعد می‌گوئیم آیا از اخبار استفاده می‌شود که کیل و وزن، موضوعیت دارد یا از اخبار مسئله‌ی غرر استفاده می‌شود.

مطلب هفتم شیخ انصاری در مسأله

مرحوم شیخ در مطلب هفتم اقوال را بیان کرده و می‌فرماید در اینکه آیا مکیل را می‌شود با وزن معامله کرد یا بالعکس، سه قول وجود دارد؛ 1) «جواز الکیل وزناً دون العکس»؛ اگر یک چیزی مکیل است می‌شود با وزن معامله کرد 2) جواز مطلق، مکیل با موزون، موزون با مکیل، معدود با موزون، هر چیز با هر چی. 3) عدم جواز مطلق.^[4]

ایشان در مطلب هشتم یک «فالذی ینبغی أن یقال»^[5] دارد که ان شاء الله فردا خواهیم گفت.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «و ممّا ذکرنا یتّجه عدم اعتبار العلم بوزن الفلوس المسکوکة؛ فإنّها و إن کانت من الموزون و لذا صرّح فی التذکرة بوقوع الربا فیها إلّا أنّها عند وقوعها ثمناً حکمها کالمعدود فی أنّ معرفة مقدار مالیتها لا تتوقّف علی وزنها، فهي کالقلیل و الكثير من الموزون الذی لا یدخله الوزن. و کذا شبه الفلوس من المسکوکات المركّبة من النحاس و الفضة کأکثر نقود بغداد فی هذا الزمان. و کذا الدرهم و الدینار الخالصان؛ فإنّها و إن کانت من الموزون و یدخل فیها الربا إجماعاً، إلّا أنّ ذلك لا ینافی جواز جعلها عوضاً من دون معرفة بوزنها؛ لعدم غرر فی ذلك أصلاً. و یؤیّد ذلك جریان سيرة الناس علی المعاملة بها من دون معرفة الأغلب بوزنها. نعم، یعتبرون فیها عدم نقصها عن وزنها المقرّر فی وضعها من حیث تفاوت قیمتها بذلك، فالنقص فیها عندهم بمنزلة العیب؛ و من هنا لا یجوز إعطاء الناقص منها؛ لکونه غشاً و خیانة. و بهذا یمتاز الدرهم و الدینار عن الفلوس السود و شبهها حیث إنّ نقصان الوزن لا یؤثّر فی قیمتها، فلا بأس بإعطاء ما یعلم نقصه. و إلی ما ذکرنا من الفرق أشیر فی صحیحة ابن عبد الرحمن، قال: «قلت لأبی عبد الله (علیه السلام): أشتري الشيء بالدرهم فاعطني الناقص الحبة و الحبّتين؟ قال: لا، حتّی تبیننه. ثمّ قال: إلّا أن تكون نحو هذه الدراهم الأوضاحیة الّتی تكون عندنا عدداً.» کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیثة)، ج4، ص: 215-216.

[2] □ «و بالجملة، فإنّاطة الحكم بوجوب معرفة وزن المبيع وکیله مدار الغرر شخصی قریب فی الغایة، إلّا أنّ الظاهر کونه مخالفاً لکلمات الأصحاب فی موارد کثيرة.» همان، ص217.

[3] □ «لو قلنا بأنّ المناط فی اعتبار تقدیر المبيع فی المکیل و الموزون و المعدود بما یتعارف التقدير به هو حصول الغرر شخصی، فلا إشکال فی جواز تقدیر کلّ منها بغير ما یتعارف تقدیره به إذا انتفى الغرر بذلك، بل فی کفاية المشاهدة فیها من غير تقدیر أصلاً. لكن تقدّم: أنّ ظاهر الأخبار الواردة فی هذا الباب اعتبار التقدير من غير ملاحظة الغرر شخصی؛ لحکمة سدّ باب الغرر المؤدّي إلی التنازع، المقصود رفعه من اعتبار بعض الخصوصیّات فی أكثر المعاملات زیادة علی التراضي الفعلي حال المعاملة.» همان، ص219.

[4] □ «اختلفوا فی جواز بیع المکیل وزناً و بالعکس و عدمه علی أقوال، ثالثها: جواز المکیل وزناً، دون العکس؛ لأنّ الوزن أصل الکیل و أضبط، و إنّما عدل إلیه فی المکیلات تسهیلاً. فالمحکي عن الدروس فی السّلم جوازه مطلقاً، حیث قال: و لو أسلم فی المکیل وزناً و بالعکس فالوجه الصّحّة؛ لروایة وهب عن الصادق (علیه السلام)، و کأنّّه أشار بها إلی روایة وهب، عن جعفر، عن أبیه، عن علی (صلوات الله علیهم)، قال: «لا بأس بسّلف ما یوزن فیما یقال، و ما یقال فیما یوزن.» و لا یخفی قصور الروایة سنداً ب «وهب»، و دلالة بأنّ الظاهر منها جواز إسلاف الموزون فی المکیل و بالعکس، لا جواز تقدیر المسّلم فی المکیل بالوزن و

[5] □ «فالذي ينبغي أن يقال: إن الكلام تارة في كفاية كل من التقديرين في المقدّر بالآخر من حيث جعله دليلاً على التقدير المعّبر فيه، بأن يستكشف من الكيل وزن الموزون و بالعكس. و تارة في كفايته فيه أصلاً من غير ملاحظة تقديره المتعارف. أمّا الأول، [التقدير بغير ما تعارف تقديره به من حيث جعله طريقاً إلى ما تعارف فيه] فقد يكون التفاوت المحتمل ممّا يتسامح فيه عادة، و قد يكون ممّا لا يتسامح فيه: أمّا الأول، فالظاهر جوازه، خصوصاً مع تعسّر تقديره بما يتعارف فيه؛ لأنّ ذلك غير خارج في الحقيقة عن تقديره ممّا يتعارف فيه، غاية ما في الباب أن يجعل التقدير الآخر طريقاً إليه. و يؤيّد رواية عبد الملك بن عمرو، قال: «قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): أشتري مائة راوية من زيت، فأعترض راوية أو اثنتين فأزنهما، ثم أخذ سائره على قدر ذلك. قال: لا بأس». استدللّ بها في التذكرة على جواز بيع الموزون عند تعدّر وزنه بوزن واحد من المتعدّد و نسبة الباقي إليه، و أردفه بقوله: و لأنه يحصل المطلوب و هو العلم. و استدلاله الثاني يدلّ على عدم اختصاص الحكم بصورة التعدّر، و التقييد بالتعدّر لعلّه استنبطه من الغالب في مورد السؤال، و هو تعدّر وزن مائة راوية من الزيت؛ و لا يخفى أنّ هذه العلة لو سلّمت على وجهٍ يقدر في عموم ترك الاستفصال إنّما يجب الاقتصار على موردها لو كان الحكم مخالفاً لعمومات وجوب التقدير، و قد عرفت أنّ هذا في الحقيقة تقديرٌ و ليس بجزاف. نعم، ربما ينافي ذلك التقرير المستفاد من الصحيحة الآتية في بيع الجوز، كما سيجيء. و أمّا لو كان التفاوت ممّا لا يتسامح فيه، فالظاهر أيضاً الجواز مع البناء على ذلك المقدار المستكشف من التقدير إذا كان ذلك التقدير أمانة على ذلك المقدار، لأنّ ذلك أيضاً خارجٌ عن الجزاف، فيكون نظير إخبار البائع بالكيل. و يتخيّر المشتري لو نقص. و ما تقدّم من صحيحة الحلبي في أوّل الباب من المنع عن شراء أحد العدلين بكيل أحدهما قد عرفت توجيهه هناك. هذا كلّه مع جعل التقدير الغير المتعارف أمانة على المتعارف. و أمّا كفاية أحد التقديرين عن الآخر أصالةً من غير ملاحظة التقدير المتعارف، فالظاهر جواز بيع المكيل وزناً على المشهور، كما عن الرياض؛ لأنّ ذلك ليس من بيع المكيل مجازفةً، المنهي عنه في الأخبار و معقد الإجماعات؛ لأنّ الوزن أضبط من الكيل، و مقدار مائة المكيلات معلومٌ به أصالةً من دون إرجاع إلى الكيل. و المحكي المؤيد بالتتابع: أنّ الوزن أصلٌ للكيل، و أنّ العدول إلى الكيل من باب الرخصة؛ و هذا معلوم لمن تتبّع موارد تعارف الكيل في الموزونات. و يشهد لأصالة الوزن: أنّ المكاييل المتعارفة في الأماكن المتفرّقة على اختلافها في المقدار ليس لها مأخذ إلا الوزن؛ إذ ليس هنا كيلٌ واحدٌ يقاس المكاييل عليه. و أمّا كفاية الكيل في الموزون من دون ملاحظة كشفه عن الوزن، ففيه إشكالٌ، بل لا يبعد عدم الجواز، و قد عرفت عن السرائر: أنّ ما يباع وزناً لا يباع كيبلاً بلا خلاف، فإنّ هذه مجازفةٌ صرفة؛ إذ ليس الكيل فيما لم يتعارف فيه، وعاءٌ منضبطاً، فهو بعينه ما منعه من التقدير بقصعةٍ حاضرةٍ أو ملء اليد؛ فإنّ الكيل من حيث هو لا يوجب في الموزونات معرفة زائدة على ما يحصل بالمشاهدة، فالقول بالجواز فيما نحن فيه مرجعه إلى كفاية المشاهدة. ثمّ إنّه قد علم ممّا ذكرنا: أنّه لو وقعت معاملة الموزون بعنوان معلوم عند أحد المتبايعين دون الآخر كالحقّة و الرطل و الوزنة باصطلاح أهل العراق، الذي لا يعرفه غيرهم، خصوصاً الأعاجم غير جائز؛ لأنّ مجرد ذكر أحد هذه العنوانات عليه و جعله في الميزان، و وضع صخرة مجهولة المقدار معلومة الاسم في مقابله، لا يوجب للجاهل معرفة زائدة على ما يحصل بالمشاهدة. هذا كلّه في المكيل و الموزون. و أمّا المعدود: فإنّ كان الكيل أو الوزن طريقاً إليه، فالكلام فيه كما عرفت في أخويه. و ربما ينافيه التقرير المستفاد من صحيحة الحلبي عن أبي عبد الله (عليه السلام): «أنّه سئل عن الجوز لا نستطيع أن نعدّه؛ فيكال بمكيال ثمّ يعدّ ما فيه، ثمّ يكال ما بقي على حساب ذلك العدد؛ قال: لا بأس به». فإنّ ظاهر السؤال اعتقاد السائل عدم جواز ذلك في غير حال الضرورة، و لم يردعه الإمام (عليه السلام) بالتنبيه على أنّ ذلك غير مختصّ بصورة الاضطرار. لكن التقرير غير واضح، فلا تنهض الرواية لتخصيص العمومات؛ و لذا قوّى في الروضة الجواز مطلقاً. و أمّا كفاية الكيل فيه أصالةً: فهو مشكّلٌ؛ لأنّه لا يخرج عن المجازفة، و الكيل لا يزيد على المشاهدة. و أمّا الوزن: فالظاهر كفايته، بل ظاهر قولهم في السّلّم: «إنّه لا يكفي العدّ في المعدودات و إن جاز بيعها معجلاً بالعدّ، بل لا بدّ من الوزن»: أنّه لا خلاف في أنّه أضبط، و أنّه يغني عن العدّ. فقولهم في شروط العوضين: «إنّه لا بدّ من العدّ في المعدودات» محمولٌ على أقلّ مراتب التقدير. لكنّه ربما ينافي ذلك تعقيب بعضهم ذلك بقولهم: «و يكفي الوزن عن العدّ»؛ فإنّه يوهّم كونه الأصل في الضبط، إلّا أن يريدوا هنا الأصالة و الفرعية بحسب الضبط المتعارف، لا بحسب الحقيقة، فافهم.» همان، ص220-225.